گزارش «فرهیختگان» از پشت صحنه برنامه «ملاقات با حسین(ع)» که سال‌هاست با روایت‌های مردم گره خورده است

با حسین(ع) حرف بزن

مریم قصائلی
خبرنگار گروه فرهنگ

وقتی به استودیوی برنامه «ملاقات با حسین(ع)» رسیدم، هنوز ضبطی آغاز نشده بود. گفتند تا در استودیو باشم و از همین جا برنامه را ببینم. استودیو تاریک بود و فضای بیرون استودیو آفتابی و پرنور. چشمانم هنوز به محیط تاریک برنامه عادت نکرده بود که با یکی از دوستان تولید راه افتادیم به آن سمت پشت دوربین‌ها برویم. چند قدم که رفتم، پایم به چیزی خورد. خم شدم تا صافش کنم و چشمم خورد به یک لنگه کفش. حالا که چشمم عادت کرده بود، تازه دیدم که دور تا دور دکور، پر از کفش‌های جفت‌شده مختلف است. کفش پاشنه‌بلند آبی، کفش چرم مشکی مردانه، کفش بچه‌گانه، کفش راحتی، دمپایی، صندل. کفش اسپرت، کفش‌هایی که یک زمانی مد شده بودند و کلی کفش دیگر که همه روی سن فرار داشتند. راهم را از سمتی انتخاب کردم که از کناره دکور رد شوم و سعی کردم به آهستگی راه بروم و در هر کفش دفت کنم. به ۵، ۶ نفری که در پشت صحنه بودند رسیدم و بعد از سلامی کوتاه، تمام حواسم را جمع کردم تا سر از کارشان در بیاورم.

سه نفر فقط مشغول این بودند که دهها جفت کفش را به مناسب‌ترین شکلی که می‌شود، در قاب دوربین قرار بگیرند. کارگردان هم وارد ماجرا شد. حتی عکاسی، فیلمبرداران پشت دوربین و منشی صحنه هم درگیر چندین جفت کفش بودند. کم‌کم، مجری برنامه حاضر شد. عوامل فنی در استودیو حاضر شدند، مسئول موسیقی، همه مواردرا با مجری چک کرد و سکوت حاکم شد تا ضبط شروع شود. ضبط با صلوات و نام یا اباعبدالله آغاز شد. موسیقی که امضای برنامه ملاقات با حسین بود پخش شد و مهمان از یکی از در دو استودیو وارد شد. مهمان راهش را برای رسیدن به تنها نقطه روشن استودیو و تک میل سفید آنجا در میان تاریکی پیدا کرد. مهمان که یکی از ذاکرین اهل‌بیت بود، با نور پخشی که سلام‌به امام حسین را پخش می‌کرد، دست روی سینه گذاشت و یا سری رو به پایین سلام‌داد. بعد از آن، شعر بیدل دهلوی «نه به خاکِ در بسودم نه به سنگش آمودم/ به کجا برم سری را که نکردم قدمابت» خوانده شد. بعد از سکوتی، مجری اسم و شغل مهمان را گفت و گفت‌وگو را آغاز کرد. حال و احوال‌پرسی که تمام شد، در همان سؤال‌های ابتدایی، مجری به سراغ جنگ ایران و رژیم صهیونیستی رفت. برای منی که صرفاً بننده این برنامه بودم، خیلی جالب بود که در برنامه‌ای که مخصوص امام حسین(ع) است از چه نگاهی می‌شود به این جنگ نگاه کرد. مجری از مهمان پرسید: «با اتفاقات دو سه هفته اخیر چه می‌کنی؟» اتفاقات این دو سه هفته را مجری با دلبستگی پیوند داد و پرسید: «اتفاقات دو سه هفته اخیر باعث شد بفهمیم خیلی چیزها را زش دلبستگی نداره، حتی بهمان گفته شد یک کوله‌ای آماده داشته باشیم که وسایل ضروری مان را در آن بگذاریم. تو چه وسیله‌ای برایت مهم بود که آن را حتماً برداری؟ لزوماً شاید ارزش مادی نداشته باشد و صرفاً آن وسیله برایت مهم باشد.» مهمان کمی فکر کرد و گفت: «الباس خادمی‌ام را برمی‌دارم.» مجری به وجد آمد. قلاچی پیدا کرد تا به سراغ مهمان برود و این گفت‌وگو را تبدیل به یک گفت‌وگوی جذاب و مهیج کند! اما مهمان همان لحظه آب‌پاکی را روی دست مجری ریخت. گفت: «اصلاً نمی‌خواستم این را بگویم.» مجری تلاش کرد تا با سؤالات حاشیه‌ای دوباره بحث را بکشد وسط. پرسید: «بگو لباست چه رنگی است؟ سبز یا مشکی؟» پاسخ داد: «مشکی.» مجری به شوخی گفت: «پس سرهنگی؟» و هردو خندیدند. اما هرچه اصرار کردتنها به گفتن اینکه ۱۲ شیفت دارد و در قسمت ویلچر کار می‌کند، و ماهی یک‌بار برای پابوسی به مشهد می‌رود بسنده کرد. مجری که قبل از هرچیزی، خودش را میزبان می‌دانست؛ رسم ادب به جای آورد و دیگر ادامه نداد.

مجری چند سؤال دیگر پرسید، اما صرفاً انگار حال مهمان آنطور که باید نبود. برای آنکه سرحالش کند، به او گفت: «من سؤالات را کنار می‌گذارم. آن‌ها را رها کن. برایمان یک‌روضه حضرت رقیه بخوان.» مهمان که مشکداشت شاید هنوز مجری هم‌رکند تا به سراغ سؤال‌ها بازگردد برای مطمئن شدن پرسید: «یعنی دیگر سؤال نمی‌پرسی؟» مجری با گفتن: «از سؤال‌ها مهم‌تر روضه توست. برایمان بخوان تا حالمان خوب شود.» خیلی‌ها از خیلی‌ها بیش‌تر راحت‌تر است. (ذاکر) از (سؤال‌کننده) خواست تمام عوامل را بیاورد اینجا تا برایشان بخواند. مجری خیالش را راحت کرد که همه می‌شنوند، تو بخوان. و مهمان، روضه حضرت رقیه خواند و چشم عوامل را تر کرد. مجری همان‌طور که داشت اشک‌هایش را پاک می‌کرد گفت: «خوش به حالت. از ته دلم بر این باورم که ذاکر اهل بیت بودن، اصلاً با تلاش و اینا نیست و باید بهش اجازه داده بشه.» مهمان که لوتی‌منش بود در پاسخ گفت: «نوکرم»، انگار ذاکره بخش باز شده بود. شروع کرد به خاطره تعریف کردن از اینکه چطور مسیر زندگی‌اش طوری رقم خورده که ذاکر اهل بیت شود. یک جایی از حرف‌هایش گفت: «اتو دستگاه امام حسین، به جا باید خاکستر بشی تا دست بی‌زن بهت بیای بالا.» وقتی فوتت کردن بلند بشی.» راست می‌گفت. از حرف‌هایی که می‌زد، قشنگ‌ترین نتیجه ممکن را گرفته بودم‌دش گرم. انتهای برنامه‌های ملاقات با حسین(ع)، تمام عوامل از استودیو بیرون می‌روند و مهمان را تنها می‌گذارند. از او می‌خواهند تا لحظاتی تنها باشد و هرچه می‌خواهد بگوید. همه‌مان از در بیشتی بیرون رفتیم. من که کفش‌هایم را در ذری دیگر در آورده بودم ۸۰ دقیقه‌ای صبر کردم و بعد از اطمینان از نبود مهمان وارد استودیو شدم. امین پوراس، کارگردان و تهیه‌کننده را پیدا کردم و از او خواستم تا دقایقی را با هم گفت‌وگو کنیم. بعد از دیدن یک قسمت از فصل جدید برنامه، سؤالاتی که از قبل نوشته بودم را دو باره نگاهی انداختم. برای برخی از آن‌ها جوابی پیدا کرده بودم و حالا سؤالات جدید دیگری برایم طرح شده بود.

۹ فصل برنامه، در ۱۰ سال؛ چرا و چطور؟

در همان استودیوی نسبتاً تاریک، برایمان دوصندلی آوردند تا گفت‌وگو را آغاز کنیم. اولین سؤالی که از امین پوراس پرسیدم، در باره ایده اولیه این برنامه بود. می‌گفتند تا در استودیو باشم و از همین جا برنامه را ببینم. استودیو تاریک بود و فضای بیرون استودیو آفتابی و پرنور. چشمانم هنوز به محیط تاریک برنامه عادت نکرده بود که با یکی از دوستان تولید راه افتادیم به آن سمت پشت دوربین‌ها برویم. چند قدم که رفتم، پایم به چیزی خورد. خم شدم تا صافش کنم و چشمم خورد به یک لنگه کفش. حالا که چشمم عادت کرده بود، تازه دیدم که دور تا دور دکور، پر از کفش‌های جفت‌شده مختلف است. کفش پاشنه‌بلند آبی، کفش چرم مشکی مردانه، کفش بچه‌گانه، کفش راحتی، دمپایی، صندل. کفش اسپرت، کفش‌هایی که یک زمانی مد شده بودند و کلی کفش دیگر که همه روی سن فرار داشتند. راهم را از سمتی انتخاب کردم که از کناره دکور رد شوم و سعی کردم به آهستگی راه بروم و در هر کفش دفت کنم. به ۵، ۶ نفری که در پشت صحنه بودند رسیدم و بعد از سلامی کوتاه، تمام حواسم را جمع کردم تا سر از کارشان در بیاورم.

سه نفر فقط مشغول این بودند که دهها جفت کفش را به مناسب‌ترین شکلی که می‌شود، در قاب دوربین قرار بگیرند. کارگردان هم وارد ماجرا شد. حتی عکاسی، پارک، نقاش ساختمانی، حتی بچه‌های مهدکودک هم بودند.» برنامه بعد از ساخت روی آپارات منتشر شد. برنامه کم‌هزینه و جمع‌وجوری بود. عید همسال‌من، چند نفر تماس گرفتند و گفتند که شب تاصبح نشسته‌اند و همه ۱۷ قسمت را یک‌نفس دیده‌اند. خیلی اتفاق جالبی بود و برایم سؤال شد: مگر امام حسین فقط مال محرم نیست؟»

آن زمان، نام برنامه «با حسین(ع) حرف بزن» بود. شاید بیشترین زمانی که این برنامه کار کرد و ساخته شد، زمانی بود که در تلویزیون پخش شد. من از ورود این برنامه به تلویزیون پرسیدم. گفت: «یک روز آقای منفرد که تهیه‌کننده شبکه سه بود، زنگ زد و گفت مدت‌ها دنبال من بوده. گفت این برنامه‌ای که ساختیم خیلی جذابه و پیشنهاد داد که بیاییم نسخه تلویزیونی‌اش را هم تولید کنیم. اما من مخالف بودم. نه آن‌ها را قبول داشتم، نه دنبال پول آن‌ها بودم. اما شرطی گذاشتم؛ صدا و سیما فقط پخش کننده باشد و هیچ دخالتی در محتوا نداشته باشد. چون اگر بنا بود ساانسور شود، دیگر نمی‌شد برای آن کار کرد. گفتیم چرا برای صحبت با امام فقط زیارت‌نامه بخوانیم؟ چرا با او حرف نزنیم؟ چرا خلوت نکنیم؟ همین شد فضای اصلی برنامه؛ یک گفت‌وگوی صمیمی، بی‌واسطه، به دور از هر داوری.»»

پوراس از اولین روزهای این پروژه گفت: «اولش هیچ چیز پیچیده‌ای نبود. یک اتاق سه‌در چهار، یک دوربین. چند نفر ساده و سه نفر عوامل. مهمان‌ها هم از هر طیفی بودند؛ آزاده نامداری، رسالت بوذری، قاسم افشار، مازیار لرستانی و... اما این برنامه‌ای نبود که فقط جای چهره‌ها در آن باشد. نگهبان فیلمبردار این پشت دوربین و منشی صحنه هم درگیر چندین جفت کفش بودند. کم‌کم، مجری برنامه حاضر شد. عوامل فنی در استودیو حاضر شدند، مسئول موسیقی، همه مواردرا با مجری چک کرد و سکوت حاکم شد تا ضبط شروع شود. ضبط با صلوات و نام یا اباعبدالله آغاز شد. موسیقی که امضای برنامه ملاقات با حسین بود پخش شد و مهمان از یکی از در دو استودیو وارد شد. مهمان راهش را برای رسیدن به تنها نقطه روشن استودیو و تک میل سفید آنجا در میان تاریکی پیدا کرد. مهمان که یکی از ذاکرین اهل‌بیت بود، با نور پخشی که سلام‌به امام حسین را پخش می‌کرد، دست روی سینه گذاشت و یا سری رو به پایین سلام‌داد. بعد از آن، شعر بیدل دهلوی «نه به خاکِ در بسودم نه به سنگش آمودم/ به کجا برم سری را که نکردم قدمابت» خوانده شد. بعد از سکوتی، مجری اسم و شغل مهمان را گفت و گفت‌وگو را آغاز کرد. حال و احوال‌پرسی که تمام شد، در همان سؤال‌های ابتدایی، مجری به سراغ جنگ ایران و رژیم صهیونیستی رفت. برای منی که صرفاً بننده این برنامه بودم، خیلی جالب بود که در برنامه‌ای که مخصوص امام حسین(ع) است از چه نگاهی می‌شود به این جنگ نگاه کرد. مجری از مهمان پرسید: «با اتفاقات دو سه هفته اخیر چه می‌کنی؟» اتفاقات این دو سه هفته را مجری با دلبستگی پیوند داد و پرسید: «اتفاقات دو سه هفته اخیر باعث شد بفهمیم خیلی چیزها را زش دلبستگی نداره، حتی بهمان گفته شد یک کوله‌ای آماده داشته باشیم که وسایل ضروری مان را

جنگ در ملاقات با حسین(ع)

ساختن برنامه خوب در شرایط عادی، حتما کاری سخت است، چه برسد به اینکه شرایط خاص و سخت باشد. پوراس درباره این مدت زمان گفت: «با شروع جنگ، شرایط ما هم به‌شدت دشوار شد. برخی از اعضای تیم، به دلیل شرایط جنگ، ناچار به ترک پروژه شدند. حتی همین پذیرایی ساده‌ری میز (اشاره به قابقولی روی میز)، را، با وجود اینکه مدت‌ها پیش برای این دیدار برنامه‌ریزی کرده بودیم، دیگر نتوانستیم فراهم کنیم. در آن زمان، برای انجام کارهای ساده‌ای مثل تهیه رنگ هم با مشکل مواجه بودیم. چون بسیاری از فروشگاه‌ها بسته بودند. از طرفی، تصمیم داشتیم پروژه را با حمایت یک اسپانسر پیش ببریم، اما متأسفانه به‌دلیل شرایط جنگ، اسپانسر ما را تنها گذاشت. البته همکاری با رویکیا از قبل هم در نظر بود و خوشبختانه پس از رفتن اسپانسر، کار با رویکیا به خوبی پیش رفت و پروژه متوقف نشد. یکی دیگر از چالش‌های بزرگ، وضعیت فضای مجازی و اینترنت بود که به شدت مختل شد. شاید بتوان گفت بیشترین آسیبی که از جنگ دیدیم، کاهش حضور مهمان‌ها در برنامه بود. افراد شناخته‌شده که عملاً امکان حضورشان از بین رفت، اما حتی کسانی که زندگی عادی و ساده‌ای داشتند، وقتی با آن‌ها تماس می‌گرفتیم، گاهی برخوردهای بسیار ناراحت‌کننده‌ی بی‌احترام‌آمیزی داشتند. از بین حدود صد نفری که برای حضور در برنامه با آن‌ها تماس گرفتیم، نهایتاً تنها دو نفر همکاری کردند. در محتوا و فرم هم ما از جنگ متریه خودیم. قرار بود هر قسمت ما یک محتوا داشته باشه و قرار بود با بیش ملاً دونا آیتم داشته باشیم، آیتم دوربین مخفی داشته باشیم و همه اینها را کار کرده بودیم، حتی یک‌سری پیش‌تولید کردیم، ولی خورد به جنگ و همه مجوزهامون و اینها رفت بود هوا.»

از پوراس درباره اینکه دکور اصلاح نمی‌شود، ایده‌ای که واقعا جالب و خاص بود: «ایده کفش‌ها از چند سال پیش مطرح شد، اما آن موقع خام و ناپخته بود. برای امسال اینکه کفش‌ها را پخته‌تر کردیم. این ایده، یک قبل و بعد از جنگ دارد. قبل از جنگ، می‌خواستیم تواضع و خاکی بودن فردی که درباره امام حسین(ع) صحبت می‌کند را نشان دهیم. اینکه کفش‌ها هر دوتا در صحنه چیده شده و من هم بدون کفش در وسط این استیشنام، حس خاکی بودن و فروتنی را القا می‌کند. اما بعد از جنگ، نماد شهدایی شد که در جنگ ایران و اسرائیل از دستشان دادیم.»

کادوی تولدی که از دست امام حسین(ع) گرفته شد

ضبط برنامه تمام شد، همان که یک مادربزرگ شیرین و دوست‌داشتنی بود، از استودیو بیرون آمد. اسمش «امان نیره» بود؛ با لبخندی روی لب و چشمانی که هنوز خیس و اشک‌آلود بودند. در دستانش یکی از هدیه‌های ویژه برنامه را گرفته بود: تکه‌ای از فرش حرم امام حسین(ع). قاب فرش را محکم در آغوش گرفته بود و با خوشحالی گفت: «وقتی می‌خواستم بیام این برنامه، به امام حسین(ع) گفتم «امروز تولدمه، خودت بهم هدیه‌ام رو بده.» سریس با اشتیاق، به قاب اشاره کرد و گفت: «هدیه‌ام رو گرفتم.» با امین پوراس از اتاق بیرون آمدیم و دوباره به سمت استودیو رفتیم. روی دو صندلی نشستیم و آخرین سؤالات را از او پرسیدم. دوست داشتم بدانم پوراس که خود هزار و خورده‌ای مهمان را دیده، کدام‌یک از آن‌ها را بیشتر دوست داشته و در ذهنش ماندگار شده؟ کمی فکر کرد و گفت: «آقای حاج فیروز یکی از مهمان‌هایی است که خیلی دوستش دارم. دلیلش هم مشخص است؛ نه اینکه اتفاق عجیبی افتاده باشد یا فضای خاصی وجود داشته باشد، نه ما عجیب‌ویژه نه خاله او. اما آن‌چه باعث شد این دیدار برای من خاص بشود، صداقت و سادگی فوق‌العاده‌ای بود که در او دیدم. رابطه‌ای که با امام حسین داشت، واقعی واقعی بود. این را به‌وضوح حس کردم. برای یکی از معدود دفعات، بعد از ضبط، احساس کردم امام حسین توی آن خانه است. بعد از مصاحبه زنگ زدم به پدرم؛ به اینکه رابطه خیلی نزدیکی هم با امام نداریم، ولی این حس را می‌خواستم با او شریک بشوم. شاید اگر کسی فقط ویدیو را ببیند، این حس را درک نکند؛ ولی من که آنجا بودم، با تمام وجود درک‌اش کردم. مهمان دیگری هم که خیلی در ذهنم مانده، ایمان خزایی مقدم بود؛ مهمان میتال به سندروم اوتیزم. بچه‌های میتال ایمان بی‌نهایت بالا، و صادق هستند. دنبال اد درآوردن یا نمایش نیستند. هر چی در ذهنشان باشد را به زبان می‌آورند. مثلاً وقتی از او پرسیدیم چه می‌خواهی؟ گفت: «تبلت.» پوراس با تأکید بر اینکه ما دنبال وایرال شدن نیستیم گفت: «هیچ‌وقت به دنبال وایرال شدن به هر قیمتی نیستیم. روضه‌هایی که در برنامه پخش می‌شوند، شاید حدود ۲۰ درصد از چیزی است که ضبط شده. خیلی از بخش‌ها را اصلاً منتشر نمی‌کنیم. چون می‌دانیم آن جنس از روضه‌ها متعلق به فضای مجازی است. ما در فضای مجازی هم سعی می‌کنیم چیدی و یا اصول کار کنیم. ولی اصول فضای مجازی نباید جای اصول ارتباط با امام حسین را بگیرد. تلاش می‌کنیم هیچ‌وقت حرفی را تقطیع نکنیم، تحریف نکنیم، با برای جذابیت ظاهری، چیزی را از معنا تهی نکنیم.»

روضه تصویری

صحبت‌هایمان گل کرده بود. گفت‌وگو به سمتی رفت که پوراس درباره حس و حال خودش و تیمش موقع ساخت برنامه صحبت کرد: حس و حالی که من بیننده هم چه در پشت صحنه و چه همگام دیدن برنامه، تجربه کرده بودم. پوراس درباره این حس و حال گفت: «ما اینجا در ظاهر مشغول تولید برنامه‌ای هستیم و سعی می‌کنیم با نگاه حرفه‌ای و تخصصی جلو ببریم، اما واقعیت این است که برای ما این برنامه، بیشتر از یک تولید رسانه‌ای معمولی‌ست؛ این برنامه برای تک‌تک اعضای تیم، حکم یک «روضه» را دارد. نه از جنس روضه‌ای که بخواهیم با آن فضای خاصی بسازیم یا شک بگیریم، بلکه به این معناکه گفت‌وگوها و موضوعاتی که مطرح می‌شوند، ما را عمیقاً درگیر می‌کنند. خیلی وقت‌ها بعد از هر گفت‌وگو، بچه‌های پشت دوربین، حتی حین ضبط، می‌آیند و آهسته می‌گویند: «از مهمان این سؤال را هم بپرس که بیشتر توضیح بدهد.» این یعنی سؤالاتی برایشان ایجاد شده و ذهنشان درگیر شده. جالب است بدانید بیشتر بچه‌های پشت صحنه، از قشر مذهبی نیستند و آدم‌های عادی جامعه هستند. اما همین آدم‌ها، چون نماینده طیف وسیعی از جامعه هستند، وقتی با یک موضوع یا سؤال درگیر می‌شوند، برای ما نشانه است که آن حرف، دقیقاً جای خودش را پیدا کرده یا نه؟» پوراس نکته جالب و مهمی درباره پرکاندگی مهمان‌های برنامه گفت: «مهمان‌های برنامه از طیف‌های مختلف و متنوعی انتخاب می‌شوند؛ از نظر سن، شغل، نگاه و نوع رابطه‌شان با امام حسین(ع). لزوماً دنبال مهمان‌هایی با رابطه‌های خیلی عمیق یا خاص نیستیم. برای ما گستردگی جغرافیایی و تنوع فرهنگی خیلی مهم است. سعی ما‌ن بر این است که توزیع منطقی و منصفانه‌ای از اقشار و مناطق مختلف شهر داشته باشیم. مثلاً در انتخاب مهمان‌ها، صرفاً به مداح‌ها یا چهره‌های مذهبی محدود نمی‌شویم. اتفاقاً برای ما جذاب است که آدم‌هایی را دعوت کنیم که شاید در ظاهر هیچ نسبتی با این فضا‌ها نداشته باشند. ما اعتقاد داریم که ارتباط با امام حسین مختص قشر خاصی نیست. شغل، شهرت، یا حتی سبک زندگی، معیار نیست. هر کسی ممکن است نقطه‌ای از ارتباط با علاقه داشته باشد که بتواند آنها‌یمخش بقیه باشد. برای همین، دوست داریم مهمان‌هایی با لهجه‌های مختلف داشته باشیم، از قومیت‌های مختلف که لباس‌های متنوع بپوشند. همه این‌ها کنار هم، تصویری واقعی‌تر از جامعه و محبت امام حسین ایجاد می‌کند.»

ادامه از صفحه ۱۳

آیا رسانه‌های جریان اصلی ماجرای جنگ ۱۲ روزه را واقعی روایت کردند

مخدر بی‌بی‌سی و دموکرات‌ها

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

در تئوری موسیقی اصطلاحی تحت عنوان «کنترپوان» وجود دارد که اهل فن کاملاً با آن آشنایی دارند. این اصطلاح برای اشاره به ارتباط چند سری نُت مورد استفاده قرار می‌گیرد که در ریتم و ملودی مستقل از هم کار می‌کنند ولی در هارمونی هماهنگ عمل می‌کنند. از این عبارت می‌توان در توصیف رابطه رسانه‌های فارسی‌زبان بیگانه نظیر بی‌بی‌سی و اینترنشنال و همین‌طور بافی رسانه‌ها بهره برد. در ظاهر شاید برای مخاطب عادی این‌طور به نظر برسد که فرقی اساسی میان کارکرد اینترنشنال با یورونیوز و بی‌بی‌سی فارسی وجود دارد و آنکه عقلش را به شیطان هبه نکرده، خط خبری و همچنین تحلیل‌های رسانه دولتی بریتانیا را باید با جان و دل بپذیرد، ولی حمله وحشیانه رژیم صهیونی به کشور ما، آن‌ها که در بستر خواب بودند را بیدار کرد و باعث شد تا کارکرد تروریستی شبکه‌های نظیر بی‌بی‌سی برایشان مشخص شود. ولی در این بین بودند و کماکان هستند افرادی که نسبت به گزارش‌های به‌اصطلاح بی‌طرفانه خبرنگاران رسانه انگلیسی دفوذزده شوند و آن را نشانه‌ای از یک کار حرفه‌ای خبری در قلب غرب متمدن قلمداد کنند. در این گزارش قصد داریم با رجوع به تاریخ نه‌چندان‌دور این شبکه و همچنین نحوه فعالیت رسانه‌های ظاهرالصلاح غربی در مواقع حساس نظیر جنگ به جلوه مخدرگونه و گول‌زننده آنها برای مخاطب ایرانی بپردازیم.

می‌گویند گزارش‌های «نفیسه کوهنورد»، «پرهام قبادی»، «کسری ناجی» و... در ارتباط تنگاتنگ با موفقیت‌های نظامی ایران در جبهه جنگ با رژیم صهیونی بود تا به این واسطه دوگانه‌ای را میان رسانه‌های داخلی و خارجی به وجود بیاورند و کفه را به نفع اغیار سنگین کنند. اما این اتفاق به چه شکل رقم می‌خورد و چگونه بر ادراک مخاطب نسبت به سوژه اثر می‌گذارد؟ طیفی از مردم ایران سالیان سال است که مورد هجمه اخبار جعلی، تحلیل‌های کودکانه و عملیات‌های هدف‌دار و کور رسانه‌ای قرار گرفته‌اند و تشخیص خطر خبری درست از نادرست را در میان انبوه اطلاعات درست و نادرست از دست داده‌اند، پس برای اطلاع پیدا کردن از اتفاقات ایران و جهان چاره‌ای جز رصد شبکه‌ای به سابقه و نام بی‌بی‌سی ندارند. به عبارت دیگر وقتی بعضی از برنامه‌ها، جراید و رسانه‌های داخلی با عینک خوشبینی به همه‌چیز می‌نگرند و از آن‌سو شبکه‌هایی نظیر اینترنشنال، کانال‌های بی‌بی‌ان‌اف‌بی فیک، بی‌بی‌سی و با کوپیدن بر طبل بی‌عاری، مردم کشور را نسبت به هرچیزی که حس و حال ایران مبدهد ناامید می‌کنند، بی‌بی‌سی با زیبایی‌شناسی فاخر و وابسته به منافقین) است و اتاق فکر آن خط و مشی صلح‌طلبانه ابتدایی خود را در برخورد با مردم و حاکمیت کنار گذاشته است. اتفاقات سال ۱۳۹۸ و به دنبال آن، واژگان «زن، زندگی، آزادی» نشان داد اینترنشنال و صاحبان خویزیرش در جنگ ترکیبی-هیبریدی خود با نظام اسلامی به هیچ مرز اخلاقی و انسانی پایبند نیستند و برای رسیدن به اهدافشان به هر مستمسکی چنگ می‌اندازند. حال باید این سؤال را پرسید که آیا نارسانه فوق در عملیاتی کردن اهدافش تاکنون به موفقیت رسیده است یا خیر؟ برای پاسخ دادن به این سؤال ابتدا باید مقدمه‌ای را لحاظ کرد که بیان کردن آن خالی از لطف نیست. اینترنشنال بر خلاف بی‌بی‌سی به دلیل فقدان ایده‌محوری در مواجهه با جمهوری اسلامی، عدم حضور روزنامه‌نگار و خبرنگار خبره در اتاق فکر و همین‌طور تأثیرگذاری نه‌چندان زیادش بر طبقه متوسط، آورده‌ای برای غرب و به‌ویژه رژیم صهیونی و آمریکا ندارد. در حقیقت، کسی که از عقل سلیم بهره‌ای ولو اندک برده باشد گوش به حرف‌های کلام شسته و رفته برنامه‌سازان، خبرنگاران و مجریانش از راه می‌رسد و دل آن گروه از بینندگان را می‌برد. ولی شیوه عملکرد بنگاه خبرپراکنی دولت فخیمه‌ا بریتانیا در این سال‌ها نشان داده که در ضدیت با ایران، ساختار سیاسی‌اش و همین‌طور مردم کشور در هماهنگی کامل با اینترنشنال قرار دارد و حتی تأثیر مخریش بیش از رقیب اسرائیلی است. وقتی آمریکا با حمله به سایت هسته‌ای فردو عملاً پشت اسرائیل ایستاد و ترامپ در کنفرانس خبری‌اش گفت که برنامه هسته‌ای ایران نابود شده، بی‌بی‌سی فارسی همراستا با کانال‌های خبری جریان اصلی آمریکایی - که در ظاهر مخالف دولت جمهوری‌خواه ایالات‌متحده محسوب می‌شوند- از شکست محور نتانیاهو-ترامپ در حمله به زیرساخت‌های هسته‌ای ما سخن راندند تا کاخ سفید و رژیم سفاک صهیونی را برای حمله دوباره به سایت‌های هسته‌ای آماده کنند! چون وقتی تشت رسوایی رئیس‌جمهور آمریکا از بام می‌افتد چاره‌ای جز اقدام دوباره نظامی باقی نمی‌ماند. آن وقت دیگر، باقی بازیگران اصلی سیاست در اروپا و آمریکا هم متفق‌القول از این اقدام دفاع خواهند کرد و مخاطب هدف هم بدون آنکه بخواهد گلوی رسانه مورد تأیید سلطنت بریتانیا را بجبیند، به زمین و زمان ناسزا می‌گوید. آن‌ها که همیشه ظاهر قضیه را می‌بینند و نسبت به گزارش‌های خبرنگار ارشد بی‌بی‌سی، یعنی «نفیسه کوهنورد» غش و ضعف می‌کنند باید یک‌بار از خودشان بپرسند که اگر بی‌بی‌سی قرار بود همان‌طور که نشان می‌داد، عمل می‌کرد اکنون باید برای گردانندن امور مالی خود کاسه چه کنم چه کنم دستش می‌گرفت. درواقع، بی‌بی‌سی در همه این سال‌ها ثابت کرده که فرزند خلف استعمار است و کارکنان ایرانی‌اش هم علی‌رغم لبخندهای نمکپنشان جلوی دوربین هیچ وقع و اهمیتی برای حال خوش مخاطبانشان قائل نیستند. تأثیری که مخدر اینترنشنال روی ذهن و ادراک بیننده می‌گذارد، آنی و مقطعی است، ولی بی‌بی‌سی فارسی دستگاه محاسباتی دوستداران را از بین می‌برد و گارد آن‌ها را برای قبول تحلیل‌های خبری کارشناسانش پایین می‌آورد تا مخاطب در مواجهه با محتواهای خبری حاکم‌بالای دفاع شده و هرچیزی را بی‌کم‌وکاست بپذیرد.

جامعهٔ مدنی و دوستان خاله خرسهٔ آن

می‌گویند گزارش‌های «نفیسه کوهنورد»، «پرهام قبادی»، «کسری ناجی» و... در ارتباط تنگاتنگ با موفقیت‌های نظامی ایران در جبهه جنگ با رژیم صهیونی بود تا به این واسطه دوگانه‌ای را میان رسانه‌های داخلی و خارجی به وجود بیاورند و کفه را به نفع اغیار سنگین کنند. اما این اتفاق به چه شکل رقم می‌خورد و چگونه بر ادراک مخاطب نسبت به سوژه اثر می‌گذارد؟ طیفی از مردم ایران سالیان سال است که مورد هجمه اخبار جعلی، تحلیل‌های کودکانه و عملیات‌های هدف‌دار و کور رسانه‌ای قرار گرفته‌اند و تشخیص خطر خبری درست از نادرست را در میان انبوه اطلاعات درست و نادرست از دست داده‌اند، پس برای اطلاع پیدا کردن از اتفاقات ایران و جهان چاره‌ای جز رصد شبکه‌ای به سابقه و نام بی‌بی‌سی ندارند. به عبارت دیگر وقتی بعضی از برنامه‌ها، جراید و رسانه‌های داخلی با عینک خوشبینی به همه‌چیز می‌نگرند و از آن‌سو شبکه‌هایی نظیر اینترنشنال، کانال‌های بی‌بی‌ان‌اف‌بی فیک، بی‌بی‌سی و با کوپیدن بر طبل بی‌عاری، مردم کشور را نسبت به هرچیزی که حس و حال ایران مبدهد ناامید می‌کنند، بی‌بی‌سی با زیبایی‌شناسی فاخر و

ملاقات با امام حسین(ع) بین‌المللی است

پرواس در بین صحبت‌هایش از نکته جالبی یاد می‌کند: اینکه نمونه‌های مختلفی از ملاقات با حسین(ع) ساخته می‌شود. او در این باره می‌گوید: «الان خیلی‌ها در شهرها و منطقه‌های مختلف نسخه‌ای از «ملاقات با حسین» را به‌سبک خودشان می‌سازند. مثلاً اردبیل برای خودش یک «ملاقات با حسین» دارد. اتفاقاً با آن‌ها صحبت کردم و پیشنهادهایی دادم. یا سه روز پیش، یک گروه از محله‌ای در عراق، با زبان آذری، گفتند که می‌خواهند ورژن خودشان از «ملاقات با حسین» را اجرا کنند. حتی در استانبول هم یک «ملاقات با حسین» ساخته شده و دعوت‌مان کردند. اگه جنگ نبود، شاید امسال هم می‌توانستیم یک نسخه از برنامه را در بغداد اجرا کنیم. پارسال که این اتفاق افتاد، به پروداکشن بزرگ راه افتاد، دکور زدند و حتی سؤال‌ها را با هم هماهنگ کردیم. چون برای من، اصل داستان محتوای ماجراست. واقعیت این است که امام حسین متعلق به همه است؛ هر که هستی، هرجا که هستی، با هر شرایطی، می‌توانی با امام حسین(ع) حرف بزنی. گاهی تنها همین گفت‌وگو، گره‌ای از درون آدم باز می‌کند؛ نه لزوماً به این معنا که حاجتی برآورده شود، بلکه از آن جهت که تازه معنای رفاقت واقعی را درمی‌یابی. کم‌کم می‌فهمی اگر به‌دنبال آرامشی هستی که فردا تو را از پا دربیاورد، باید به دوستی پناه ببری که در همه حال کنارت بماند؛ دوستی چون امام حسین(ع). نه بدی، نه مادر، نه همسر و نه حتی نزدیک‌ترین دوستان. هیچ‌کدام نمی‌توانند به اندازه او پشت باشند. دیگران شاید جایی به خاطر منافع‌شان کنارت را خالی کنند، اما امام حسین(ع) این‌گونه نیست. حتی اگر تو دست را رها کنی، او دست تو را رها نمی‌کند. این رابطه را حفظ کن. همین یک رفیق، خیلی کارها از دستش برمی‌آید.»

امام حسین شما چه شکلی است؟

«امام حسین شما چه شکلی است؟» یکی از آن سؤال‌هایی است که مجری از مهمان‌ها می‌پرسد. همین را از پوراس پرسیدم. کمی فکر می‌کند و می‌گوید: «امام حسین برای من همیشه شبیه یک پدر بوده؛ پدری که نه فقط پناه و پشت‌گرمی‌ست، بلکه رفیق هم هست. همیشه حواسش به من بوده؛ حتی در دوره‌هایی که خودم حواسم به او نبوده، او حواسش به من بوده. نه فقط به من. اساساً کارش همین است، پناه همه است. بغلش همیشه باز است، نه از آن جنس رابطه‌هایی که تو باید بروی سمتش؛ اوست که خودش می‌آید سراغت. می‌آید، می‌نشیند کنارت، با مهربانی راه را نشانت می‌دهد. حتی اگر مسیر را اشتباه بروی، نه قهر می‌کند، نه کنار می‌کشد. کمک می‌کند، آرام‌آرام، بی‌آنکه شاکی باشد، از آن دل‌هایی نیست که بگوید «دفعه قبل این کار را کردی، دیگه نبینمت». نه، او همیشه هست؛ چه خوب باشی، چه ناشی‌ی. حتی اگر پر روباز، باز هم هست... فقط گاهی خیلی نرم، خیلی محترمانه، یک جایی، یک نشانه‌ای می‌گذارد که بفهمی: «این راهی که رفتی، شاید بهتر بود طور دیگری باشد.» همین‌ها کمک می‌کند که هم خودت را بهتر بشناسی، هم رابطه‌ات را با او. واقعیت این است که رفیق بودن پدر، چیز کمیابی‌ست. من که ندارم. شاید به ۴۰ نفر در زندگی‌م بگویم «رفیق»، اما هیچ‌کدام‌شان نه راه با آدم نمی‌مانند... ولی او، امام حسین، همیشه هست.»

امین پوراس در آخرین نکته، از همکار و دوستی قدیمی یاد می‌کند و می‌